

بکایی: پیش از آغاز بحث، از آقای همتی خواهش می‌کنم که زحمت معرفی بیشتر جناب آقای هاشمی میناباد را برای آشنایی حضاران با ایشان و آثارشان بکشند.

همتی: من اول در مورد

سخنرانی آقای هاشمی توضیحی می‌دهم. چند سال پیش، بحثی شد در حوزه تولید و فرهنگ و مرجع کاری و این سؤال پیش آمد که قبل از این که کار را شروع کنیم، بد نیست تحقیقی انجام شود در مورد این که به طور کلی، کتاب‌های مرجع برای کودکان و نوجوانان، در ایران و جهان، چه سابقه‌ای دارد و استانداردهای تولید این نوع کتاب‌ها چیست؟ سرانجام، قرار شد که ما خدمت آقای هاشمی میناباد برسیم و این پژوهش را به ایشان واگذار کنیم. ایشان هم با روی باز پذیرفتند و این بررسی را انجام دادند که به زودی، حاصل این پژوهش را به شکل کتابی منتشر می‌کنیم و در اختیار ناشران قرار خواهیم داد. کسانی که می‌خواهند در این حوزه قدم بردارند (ناشران و مؤلفان)، با مطالعه این پژوهش، می‌توانند از ضرورت‌های کتاب‌های مرجع و مشکلاتی که وجود دارد، آگاه شوند. اما پیش از این که ایشان، صحبت‌شان را شروع کنند و در مورد ضرورت

بازاندیشی در انتشار کتاب‌های مرجع کودک و نوجوان، سخن بگویند، یک مقلد از کارهای‌شان را معرفی می‌کنم. اولاً تخصص آقای هاشمی میناباد، فرهنگ‌نگاری است. فرهنگ‌نگاری، از تخصص‌هایی است که کم‌تر مورد توجه بوده و افراد کمی به این حوزه قدم گذاشته‌اند. ایشان کارشناسی مترجمی انگلیسی را دارند و کارشناس ارشد زمین‌شناسی همگانی و مدرس ترجمه و زبان‌شناسی، در دانشگاه اراک هستند. از جمله کارهایی که انجام دادند، تحقیق در مورد فرهنگ انگلیسی و کتاب‌های مرجع و ترجمه کتاب در حوزه ادبیات و موسیقی‌شناسی است.

از آثار ایشان می‌توان به واژه‌نامه موسیقی‌شناسی و کتاب‌پردازی که تألیف است، اشاره کرد. در حیطه ترجمه، کتاب «فرهنگ حفظ و نگهداری مواد کتابخانه‌ای و بایگانی»، از ایشان چاپ شده است. مقدمات فرهنگ‌نگاری مجموعه مقاله و زیر چاپ است. کاوش در مورد کتاب‌های مرجع کودکان و نوجوانان نیز از ایشان زیر چاپ است. فرهنگ اصطلاحات فرش ایرانی، کتاب دیگری است که ایشان به عنوان متخصص فرهنگ‌نگاری، در این کار شرکت داشتند که زیر چاپ است و یک فرهنگ فارسی دبستانی هم دارند که در انتشارات مدرسه زیر چاپ است.

در سال گذشته، دو مقاله بسیار خوب در مورد

آموزش، از ایشان داشتیم که یکی از آن‌ها در سال تحصیلی گذشته منتشر شد تحت عنوان «فرهنگ‌نویسی به قلم دانش‌آموزان»، در شماره رشد آموزش ابتدایی که دی ماه سال گذشته چاپ شد. برای اطلاع دوستان، بگویم که رشد آموزش ابتدایی، مجله‌ای است که برای معلمان دوره ابتدایی منتشر می‌شود و امسال، سال ششم آن است و یک مجله علمی، کاربردی محسوب می‌شود برای آموزگاران دبستان و کسانی که در حوزه آموزش ابتدایی کار می‌کنند. مطلب ایشان، هم از لحاظ نظری خیلی برای من که حال به عنوان سردبیر آن مجله کار می‌کنم، جالب توجه بود و هم یک نگاه کاملاً کاربردی و راهبردی و ایده‌های بسیار خوبی داشت که به کار آموزگاران می‌آید. به هر حال، ما از ایشان خواهش کردیم که در حوزه زبان‌آموزی هم مقالاتی داشته باشند. در این زمینه، مقاله بسیار خوبی از ایشان داریم تحت عنوان «استفاده از فرهنگ لغت و زبان‌آموزی در کلاس درس»، که می‌تواند بسیار کاربردی و به اعتقاد من، برای معلمان جذاب باشد. به هر حال، در خدمت آقای هاشمی میناباد هستیم تا گزارشی از پژوهش‌شان داشته باشند.

هاشمی میناباد: با کسب اجازه از محضر بزرگواران و با تشکر از آقای همتی و دوستان ما در کتاب ماه که امکان این نشست را برای من فراهم

فرهنگ‌نامه نویسی و جایگاه کتاب‌های مرجع برای کودک و نوجوان

گزارش هشتمین نشست نقد آثار غیرتخیلی



آوردند. متأسفانه، کتاب مرجع در جامعه ما، جایگاه شایسته خود را ندارد و بدتر این که برای بسیاری از کودکان و نوجوانان و اولیای آموزشی، بیگانه و مهجور است.

موقعیت کتاب مرجع کودکان و نوجوانان، توجه گسترده‌ای را می‌طلبد. سؤالات فراوان آن را باید در این زمینه پاسخ گفت و به برنامه و طرحی علمی و واقع‌بینانه اندیشید. برای مثال، سه سؤال عمده در این زمینه مطرح است: کتاب مرجع چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟ آیا اصولاً کتاب کودک و نوجوان، به کتاب مرجع نیاز دارد؟ مخاطب کیست و چه نیازهایی دارد؟

بسیاری از مشکلات کنونی ما، با یافتن پاسخ برای این سه سؤال، حل خواهد شد. ما در قرن گذشته، به کتاب مرجع، در کلیت آن نگاه نکردیم. از زمان فرهنگستان اول و دوم، توجه عمده به واژه‌گزینی بوده و اگر هم توجهی به کتاب مرجع شده، جزئی‌نگرانه بوده؛ بدین معنی که بزرگان علم و ادب یا صرفاً دنبال تألیف فرهنگ لغت بودند یا دایرةالمعارف که هر دوی این‌ها به نفس خود مهم و با ارزش است، ولی آن چه می‌خواهم این جا عرض کنم، این است که ما رهیافت یا نگرش سیستماتیک نداشتیم. نگاه‌مان به جزء بود و نه به کلیتی به نام کتاب مرجع که مهم‌ترین آن‌ها فرهنگ و دایرةالمعارف است.

در برنامه‌ریزی کنونی نهادهای کودک و نوجوان، حیطه مرجع‌نگاری و تولید و نشر کتاب مرجع، جایگاهی ندارد و شگفت این که مطبوعات کودک و نوجوان، بر این زمینه اساسی چشم پوشیده‌اند. شاهد مدعا، مطالب بسیار کمی است که کتاب ماه کودک و نوجوان، درباره مرجع‌نگاری و نقد و بررسی کتاب‌های مرجع دارد. سیاست‌گذاری در عرصه کتاب کودک و نوجوان، در درجه اول، در زمینه ادبیات و در درجه دوم، بر کتاب‌های علمی استوار است و نه کتاب‌های مرجع. به هر حال، ضرورت دارد که در زمینه کتاب‌های مرجع و ابعاد آن، بازنه‌اندیشی کنیم و با شناخت وضع کنونی آن‌ها، چاره‌ای برای این‌گونه آثار که به نوعی بنیاد پژوهش و تحقیق‌اند، ببندیم.

مرجع‌نگاری، دچار مشکلات عدیده‌ای است که راه بر تدوین کتاب‌های اصولی و شکوفا شدن این رشته خطیر بسته است. یکی از دلایل مشکلات عدیده در مرجع‌نگاری، ناشستن روش است. اقتباس نسنجیده و بی مطالعه از متون قبل نیز بر این موضوع دامن زده است. امروزه تنها با اتکا به سنت مرجع‌نگاری نمی‌توان به روش اصولی رسید.

این تجربیات باید با علم مرجع‌نگاری همراه شود تا بتوان بر شالوده آن، پژوهش‌ها و طرح‌های درست را پایه‌گذاری کرد. فرهنگ مرجع‌نگاری در ایران، شناخته نیست و جانپفته‌ده. فرهنگ مرجع‌نگاری برای کودک و نوجوان، ناشناخته‌تر از فرهنگ مرجع‌نگاری در دیگر شاخه‌ها و رشته‌ها

برای بزرگسالان است. مرجع‌نگاران ایرانی، گاه به زبان خارجی آشنایی ندارند و تا حدودی از ترجمه‌های غلط و معشوش، تغذیه می‌شوند. دوره‌های آموزشی برای دستاران و علاقه‌مندان این کار، به گفته قدیمی‌ها، نادر و در حکم معدوم است. زبان نگارش بعضی از مرجع‌نگاران، متناسب با کارشان برای کودکان و نوجوانان نیست.

فشرده‌نویسی و مختصر و مفیدنویسی که لازمه کتاب مرجع است، در میان مرجع‌نگاران، جانپفته‌ده است. آن‌ها بیشتر تفصیلی و کم‌دقت می‌نویسند و از سوی دیگر یا بسیار رسمی می‌نویسند و یا شل و ول. اطلاعات فنی در این عرصه بسیار محدود است و با کمبود نیروهای متخصص و افراد محقق و دانشمند مواجه است و نتیجتاً کار در این حوزه، تخصصی نمی‌شود و کیفیت و سرعت کار پایین می‌آید. بیشتر مرجع‌نگاران، همت و حوصله و پشتکار و عشق و علاقه وافری به کار خود دارند، اما متأسفانه، فاقد روش و بی‌اطلاع و کم‌اطلاع از موازین مرجع‌نگاری و تجربیات و دست‌آوردهای دیگران، در دیگر نقاط دنیا هستند. هرکسی برای خود و به روش خود کار می‌کند و مجموعه‌ای فاقد نظام و بدون ساختار منسجم، از اطلاعات پراکنده عرضه می‌کنند. این نوع مرجع‌نگاری، گاهی آن چه را خود می‌داند، می‌آورد و نه آن چه را که مخاطبانش باید بدانند. مرجع‌نگاری، امروزه تا حدود زیادی از موازین علمی به دور است. در زمینه چگونگی تدوین و تألیف منابع مرجع نیز تاکنون کتاب مستقلی چاپ نشده و تعداد مقالات علمی در این زمینه، بسیار اندک است. از تجربیات و امکانات دیگر کشورها و دیگر زمینه‌ها کم‌تر استفاده شده و ارتباط مستقیمی بین مرجع‌نگاران ایرانی و خارجی وجود نداشته است.

هرقدر هم کسی از علم و اصول و مبانی مرجع‌نگاری اطلاع داشته باشد، تا زمانی که خود را در عمل، درگیر تدوین اثری نکند و به اصطلاح وارد گود نشود، نمی‌تواند مرجع‌نگار واقعی شود. کار مرجع‌نگاری، علاوه بر نظریه و علم، نیازمند ممارست و تجربه و دست و پنجه نرم کردن با کتاب‌ها و نوشته‌هاست. آزمون و خطاهای اولیه مرجع‌نگار، او را در کارش ورزیده و آبدیده می‌کند از سویی دیگر، مرجع‌نگار، علاوه بر دانش و تجربه و مهارت، باید از مدیریت نیز بهره‌مند باشد. این مدیریت هم در کار فردی او و هم در کارش در ارتباط با دیگران و هم مدیریت فرودستانش لازم است. در زمینه پرورش نیروی انسانی، متناسب با مرجع‌نگاری نیز دچار مشکل هستیم؛ چون سنت تألیف کتاب‌های مرجع در ایران جانپفته‌ده و استمرار نیافته، نیروی انسانی متناسب با آن نیز پرورش نیافته است. در طرح‌های مرجع‌نگاری موجود، بالاچار با آزمون و خطاهای بسیار و صرف زمان و بودجه هنگفت، نیروهایی را تربیت کردند، اما معلوم نیست که چقدر در کارشان موفق بوده‌اند.

امروزه مرجع‌نگاری، بیشتر با آزمون و خطا همراه است. مرجع‌نگار کاری را شروع می‌کند و به تدریج آن را یاد می‌گیرد. او معمولاً در جریان کار نیست و چندان هم به حرف دیگران گوش نمی‌دهد. همان‌گونه که با کمبود مؤلف مرجع‌نگار مواجه هستیم، ویراستار مرجع‌نگاری نیز در ایران، اندک است. این امر به تأخیر در انتشار کتاب‌های کودکان و نوجوانان که در آن‌ها از وجود ویراستار بهره می‌گیرند، می‌انجامد و از طرف دیگر، برخی از این کتاب‌ها بدون ویرایش لازم، وارد بازار نشر می‌شود. ترجمه و چاپ کتاب‌های مستقل مرجع یا بخشی از کتاب مرجع و استفاده از آن، در بخشی از اثر تألیفی در فارسی، همیشه کارساز نیست.

در رشته‌های علوم محض، شاید تا حدودی بتوان به ترجمه اکتفا کرد، اما در مسائل مربوط به تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران و اسلام و نیز شرق، نه‌تنها ترجمه جوابگو نیست، بلکه ناقص و مخدوش نیز هست. در متون خارجی که عمدتاً از غرب تغذیه می‌شود، اهداف و گرایش‌ها و تبلیغ و حفظ منافع سیاسی و استعماری غرب را می‌توان به راحتی دید یا رگه‌های آن را مشاهده کرد بسیاری از نویسندگان غربی یا غیرایرانی و یا غیرمسلمان که راجع به ایران و اسلام تحقیق می‌کنند، با روح فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی آشنایی و انس لازم و کافی ندارند. مؤلف و مرجع‌نگار خارجی، دنیا را از دریچه چشم خود می‌بیند و آن چه را خود احساس می‌کند و مهم و مفید تشخیص می‌دهد، برای مخاطب هم‌وطن و هم‌فرهنگ و هم‌زبان خود، به شیوه مطلوب و معمول در جامعه خود، بیان می‌کند.

نیازها، سطح دانش و تجربیات، از کشوری به کشور دیگر و از فرهنگی به فرهنگ دیگر، متفاوت است. برای مثال، در فرهنگ غربی و به ویژه آمریکا، دایناسور برای کودکان و نوجوانان جذابیت ویژه‌ای دارد و در نتیجه، کتاب‌های مرجع زیادی در این زمینه تألیف می‌شود. در فرهنگ‌ها و فرهنگ‌نامه‌های شان نیز بخش ویژه‌ای به این حیوان اختصاص می‌یابد. در نتیجه، می‌توان گفت که دایناسور برای کودک ایرانی، گرچه جالب است، اما آن جذابیت شدید را ندارد.

فرهنگ‌نامه‌های خارجی عمدتاً به نیازهای کودکان کشور تولیدکننده فرهنگ‌نامه پاسخ می‌گویند.

عده‌ای معتقدند، هرقدر مخاطب کتاب مرجع از نظر سن جوان‌تر باشد، ضرورت تألیف این آثار بیشتر است. به طور کلی، ترجمه از اثر مرجع، کار درستی نیست، مگر در زمینه‌های بسیار تخصصی که کشور میزبان، در آن سهمی نداشته و یا سهم آن بسیار کم باشد. این که اثر مرجعی از زبان خارجی ترجمه و در تکمیل آن، جلد ویژه‌ای برای ایران و اسلام اضافه شود نیز چاره کار نیست؛ چون اثری که در فرهنگ ویژه و با حال و هوای خاص نوشته شده باشد، عمدتاً برای خود آنان مفید است. مثلاً مشکلات ناشی از

همتی: وقتی ما می‌گوییم فرهنگنامه کودک و نوجوان، منظورمان چه گروه سنی است؟
اگر ما کودکان را بچه‌های دبستانی فرض می‌کنیم،
هیچ بچه دبستانی آن مقاله آبرودینامیک را نمی‌فهمد؛
چون دانش پایه لازم را برای درک چنین مفاهیمی ندارد

بکایی: در مورد فروش کتاب‌های مرجع، باید بگوییم که فقط در تهران در حدود
هشتاد و سه هزار مدرسه ابتدایی وجود دارد و اگر هر مدرسه ابتدایی،
فقط یک جلد فرهنگنامه خوب تهیه کند، تیراژ هشتاد و سه هزار،
تیراژ پایه‌مان خواهد بود



کم‌تر صورت می‌گیرد. نظام اطلاع‌رسانی نابه‌سامان، مانع بهره‌مند شدن پژوهشگران از دستاورد دیگران است. این نظام نابه‌سامان نیز ارتباط گسترده و مداومی با نظام اطلاع‌رسانی جهانی ندارد. در طرح‌های مرجع‌نگاری، وجود تشکیلات، لازم و ضروری است. چنین تشکیلاتی در درجه اول، باید به اصول و مبانی مرجع‌نگاری مسلط بوده و در عمل نیز بر کار مرجع‌نگاری اشراف و تسلط و احاطه داشته باشد. چنین سازمانی، علاوه بر اعضای ثابت، باید از هیأت مشاوران در زمینه‌های مختلف علمی و عملی و حوزه‌های فنی و تخصصی استفاده کند تا در زمینه‌های گوناگون یاریگرشان باشند و مشکلاتشان را حل کنند. استفاده از مشاوران کودک و نوجوان، برای ارزیابی کار مرجع‌نگاری اطلاعات موردنیاز آن‌ها، زبان و بیان و شیوه نگارش برای آن‌ها نیز امری حیاتی است. متأسفانه، کار

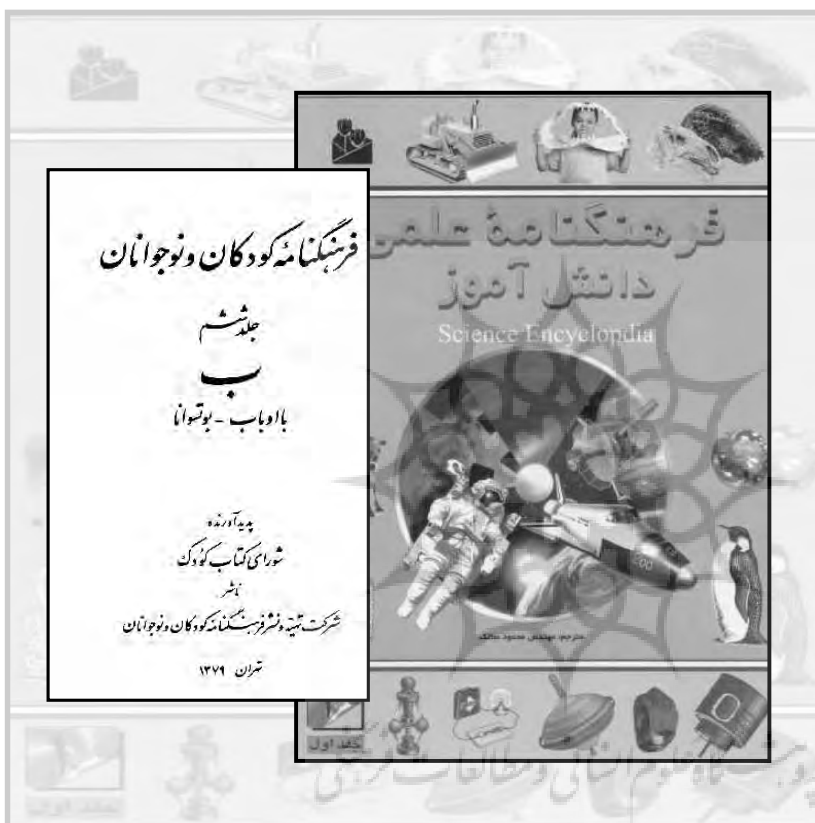
انجام گرفته است. به این سبب، اکثر پژوهندگان دنبال کارهایی می‌روند که حداقل می‌دانند فروش دارد.

بسیاری از پژوهشگران، از نظر مالی تأمین نیستند و برخی از آن‌ها حتی امنیت شغلی ندارند؛ دریغ از آسایش و آرامش فکری! انگیزه‌ها سست شده و تلاش بی‌پایان معاش، راه بر تفکر و اندیشه خلاقانه بسته است. گویی ناف پژوهش در ایران را با مشکل مالی بریده‌اند. این مسئله به ویژه در مورد مرجع‌نگاری که مستلزم مخارج زیادی است، حادث است. این کار، پرهزینه و سنگین است و انجام آن، از عهده فرد برنمی‌آید. دولت و سازمان‌های بزرگ دارای منابع مالی فراوان، باید حامی اصلی آن باشند و تأمین بودجه و منابع اطلاعاتی را برعهده بگیرند. لازمه موفقیت هر پژوهشی، بهره‌مندی از نتایج تحقیقات پیشین است. تحقیقات اصولی در ایران

فرهنگنامه برتامورس پارکر و جلد ویژه ایران، آن بود که شورای کتاب کودک را به تألیف مستقل فرهنگنامه و تألیف بومی برانگیخت. اصل از مطالعه مقدماتی درباره حوزه‌ای از مرجع‌نگاری و تعیین اهداف و روش کار و مواردی جز آن، ابتدا طرح تدوین کتاب مرجع خاصی است که در آن مراحل، گام به گام، اجرای طرح نمودار سازمانی و شیوه ارتباط گروه‌ها و ارتباط با خارج و جز آن، معین می‌شود. طرح تدوین اصولی، طرحی است که بتوان آن را در عمل و به راحتی و به سهولت اجرا کرد. عمده طرح‌های مرجع‌نگاری، فاقد چنین طرح تدوینی هستند. مرجع‌نگاری، کار آسانی نیست و دقت و حوصله و نیروی فراوانی می‌طلبد. از طرفی، درآمد آن اندک است و پاداش معنوی آن نیز اندک. چنین کاری نیازمند عشق و علاقه است. بیشتر کارها در این زمینه، خودجوش بوده و از روی عشق و علاقه

هاشمی: مؤسسه کتاب مرجع، یعنی مؤسسه‌ای که داعیه‌دار و مسئول هماهنگی فعالیت‌های مربوط به کتاب‌های مرجع باشد، ما به چنین مؤسسه‌ای نیاز داریم

هاشمی: تیراژ کتاب‌های مرجع در ایران، همیشه نسبت به کتاب‌های دیگر، کم بوده است که این امر به گرانی بیشتر این کتاب‌ها می‌انجامد. ناشران به علت مشکلات آماده‌سازی و چاپ کتاب‌های مرجع، رغبت زیادی به انتشار آن‌ها یا سرمایه‌گذاری در تألیف و انتشار آن‌ها ندارند



گروهی در ایران، نتیجه‌ای را که از آن انتظار می‌رود، ندارد و چندان موفق نیست. هر قدر اعضای هیأت سازمان تدوین کتاب‌های مرجع بیشتر باشد، مسائل و مشکلات نیز به همان اندازه افزایش می‌یابد. در کار گروهی، به دلایل مختلف، یک پارچگی سازمانی به دست نمی‌آید و در نتیجه، به تدریج عده‌ای از کارهای گروهی دفع می‌شوند و عده‌ای جذب و سپس دفع می‌شوند. در برخی از کارهای گروهی، رهبر گروه استبدادی را بر پژوهش حاکم می‌کند که سرانجام، محصول نهایی از نظر علمی، وجه فردی پیدا می‌کند و بازتاب نظریات و اندیشه‌های یک فرد می‌شود. از طرف دیگر، بین افراد و مسئولان و سازمان‌های نشر کتاب مرجع، هماهنگی و انسجام وجود ندارد. در حال حاضر، سازمان‌های رسمی و غیررسمی و افرادی مستقل، در زمینه تدوین کتاب مرجع فعالیت می‌کنند. این سازمان‌ها ارتباطی تنگاتنگ و پیوسته و جدی با هم ندارند. برخی از آن‌ها هم‌راستا هستند و به کارهای تکراری می‌پردازند. انتقال تجربیات و دانش این سازمان‌ها، حائز اهمیت فراوان است. پراکندگی و تشتت در محافل و سازمان‌های فرهنگی نیز مزید بر علت است.

سازمان‌های معدودی هستند که آثار مرجع‌نگاران آزاد را انتشار می‌دهند و صرف نظر از مشکلاتی که در کار با آن‌ها وجود دارد، این سازمان‌های اندک هم برای پژوهشگر مرجع‌نگاری که بتواند وارد شبکه اختصاصی آن‌ها شود، غنیمت است. در حال حاضر، سازمان‌هایی که به فعالیت‌های حمایتی نشر کتاب مرجع می‌پردازند، آثار تولیدی خود و نزدیکان‌شان را چاپ می‌کنند و اغیار را به دایره‌شان راهی نیست. به گفته حسین مسرت، فعلاً مؤسسه‌ای کارآمد وجود ندارد که کلیه فعالیت‌های مرجع‌نگاری پراکنده را زیر پوشش خود قرار دهد و با در اختیار گذاشتن امکانات مادی و معنوی، دشواری‌های تدوین کتاب مرجع را از سر راه بردارد. در بسیاری از زمینه‌ها در کشورمان، پژوهش‌های اصیل و بدیع، در زمینه‌های گوناگون صورت نگرفته است و ما به ناچار دست به دامان ترجمه می‌شویم که این خود حدیثی است مفصل.

جدیدی، تکمیل اثر را به تعویق می‌اندازد. مشکلات مدیریت فرهنگی، از جمله معضلاتی است که به آن کم‌تر توجه می‌شود. مدیریت ضعیف و نبودن مدیران مدبر و سوءمدیریت مسئولان کم‌سواد و بی‌سواد در عرصه فرهنگی، ضررها و زیان‌های شاید مضاعفی دارد. ندانم‌کاری‌ها، اسراف‌کاری‌ها و دوباره‌کاری‌ها، بودجه فرهنگی را که عادتاً اندک است، به هدر می‌دهد. یکی از مشکلات عمده پژوهش، مسئله سیاسی شدن نهادهای تحقیقاتی و تصدی این نهادها به دست افراد بی‌سواد و کم‌سواد و بی‌تجربه است. صاحب‌نظری می‌گوید، مؤسسات فرهنگی را باید به دست کسانی سپرد که سودای دیگری نداشته باشند و آن‌جا آخرین پله‌ای باشد که می‌خواهند بر آن قدم بگذارند. آن‌ها باید هم تخصص داشته باشند و هم عشق و هم این که از آن پله، به عنوان گذرگاه، استفاده نکنند. طبعاً مدیر

مرجع‌نگار در مواردی، به ویژه در مطالب مربوط به ایران و اسلام، نیازمند پژوهش در تحقیق شخصی و تازه است که این کار، وقت‌گیر است و نیاز به سرمایه دارد. شرط ضروری تدوین یک کتاب مرجع، در دسترس بودن انبوهی از اطلاعات کافی در زمینه‌های مختلف است که نویسنده کتاب مرجع، بتواند از آن‌ها استفاده کند، نه این که رأساً درباره موضوعی تحقیق و تعمق کند. مرجع‌نگاری، به لحاظی، تولیدکننده علم نیست، بلکه پردازشگر علم است. در برخی از مراکز تولید کتاب مرجع، از جمله شورای کتاب کودک، در بسیاری از موارد، نویسندگان مجبورند برای اولین بار مقاله‌ای درباره موضوعات خاص بنویسند.

این کار مستلزم زمان و سرمایه زیادی است که از عهده هر سازمان یا فرد تولیدکننده کتاب مرجع بر نمی‌آید. قدر مسلم این است که چنین تألیفات



بی‌سواد، زیردست بی‌سوادتر را می‌پسندد و به کار می‌گمارد و باز هم طبیعی است که مؤلف دانشمند، در چنین فضایی، قدرت و دل و دماغ کار کردن را نداشته باشد. دو عامل مهم وجود دارد که به ثمر نشستن طرح‌های مرجع‌نگاری، منوط به تحقق یافتن آن‌هاست. منابع مالی و منابع پژوهشی، مانند کتاب و کتابخانه، هسته کار پژوهش است.

در طرح مرجع‌نگاری، هر قدر هم منابع پژوهشی فراوان و به زبان‌های مختلف در دسترس باشد، باز هم می‌توان ادعا کرد که با کمبود منبع مواجه هستیم. تعداد زیادی از منابع موردنیاز در فرهنگ‌نگاری یا نایاب است و یا کمیاب. یافتن و استفاده از آن‌ها نیز همواره آسان نیست.

برخی از منابع قدیمی و تعدادی دیگر به زبان خارجی است و به مترجم نیاز دارد. مترجمان خوب آثار غیرداستانی کم هستند و در برخی زبان‌ها مثل آلمانی و روسی و ایتالیایی، مترجم خوب در این زمینه نادر است. همان‌طور که گفته شد، تعدادی از منابع موجود قدیمی یا دست دوم هستند و عملاً در کار پژوهشی نوین روزآمد، نمی‌توانند مفید باشند، از طرفی، اطلاعات موجود، متمرکز نیست و در دسترس پژوهشگر قرار ندارد. کتابخانه‌های بزرگ و خوب بسیار کم داریم. کمبود کتاب، به‌ویژه در کتابخانه‌های شهرستان‌ها محسوس است و کتاب‌های جدید در این کتابخانه‌ها اندک.

دیگر این که بخش مرجع کتابخانه‌ها فقیرتر از دیگر بخش‌هاست. تیراژ کتاب‌های مرجع در ایران، همیشه نسبت به کتاب‌های دیگر، کم بوده است که این امر به گرانی بیشتر این کتاب‌ها می‌انجامد. ناشران به علت مشکلات آماده‌سازی و چاپ کتاب‌های مرجع، رغبت زیادی به انتشار آن‌ها یا سرمایه‌گذاری در تألیف و انتشار آن‌ها ندارند. در جامعه ما نیاز به خریدن و استفاده از کتاب‌های مرجع، احساس نمی‌شود و مردم به این گونه کتاب‌ها بی‌علاقه‌اند. و حتی وجود آن‌ها را احساس

نمی‌کنند. آن‌ها نمی‌دانند در این یا آن زمینه خاص، چه کتاب‌های مرجعی وجود دارد؛ چه برسد به این که از آخرین اطلاعات مربوط به چاپ آن‌ها خبر داشته باشند و به خرید آن‌ها راغب شوند. در ضمن، شرایط کنونی اقتصادی اجازه خرید کتاب‌های مرجع را به بسیاری از علاقه‌مندان نمی‌دهد. گاهی مرجع‌نگار، با خون دل خوردن و تلاش فراوان، کتابی تألیف می‌کند و در به‌در به دنبال ناشر می‌گردد. ناشران نیز به نشر کتاب‌های مرجع روی خوش نشان نمی‌دهند و در نتیجه، او باید از این ناشر به آن ناشر و از این سازمان دولتی به آن سازمان دولتی دوندگی کند تا شاید بتواند کتابش را به چاپ برساند. اگر موفق به عقد قرارداد با سازمان‌های دولتی شود، کیفیت پایین چاپ و تأخیر فراوان در چاپ کتاب دل و دماغ هرگونه مرجع‌نگاری را از او می‌گیرد. نبودن نقدهای علمی درست و اصولی، نشریات منظمی که به این موضوع بپردازند، بی‌توجهی یا بی‌اطلاعی مرجع‌نگاران یا کتابداران و خریداران بالقوه کتاب از وجود نقدهایی درباره کتاب مرجع، از دیگر موانع و مشکلات تدوین کتاب مرجع ویژه کودک و نوجوان است. ارزیابی و نقد کتاب‌های مرجع، از این نظر حائز اهمیت است که کتابداران و خریداران کتاب، براساس نقدهای موجود، می‌توانند کتاب‌ها را ارزیابی و انتخاب کنند. برای آن‌ها مهم است که در اسرع وقت، از انتشار کتاب‌های مرجع و نقد و بررسی آن‌ها اطلاع پیدا کنند. در حال حاضر، هیچ منبع منسجمی وجود ندارد که کتابداران و والدین را به طور نظام‌مند و مؤثر و کارآمد به انتخاب بهترین کتاب مرجع برای کتابخانه و فرزندان‌شان قادر سازد با وجود این که روز به روز بر آثار مرجع افزوده می‌شود، تعداد نقدها و ارزیابی‌های اصولی، هم‌چنان اندک است و در مواردی حتی کتاب مرجع مهمی فقط معرفی می‌شود. نوشتن نقد، به‌ویژه نقد کتاب مرجع، ضوابط و هنجارهایی دارد که بسیاری از منتقدان ما از آن‌ها بی‌اطلاع یا کم‌اطلاعتند. بیشتر نقدهای موجود در

این زمینه، جامع و کامل نیست و نمی‌توان با توجه به آن‌ها، در مورد کتابی به درستی قضاوت کرد و سپس تصمیم به خریدن یا نخردن آن گرفت. بیشتر نقدها یا تأییدآمیزند و یا نفی مطلق. تعدادی اندک از آن‌ها ماهیتاً انتقادآمیزند و بی‌غرض و مرض. گرچه نقدهای منفی به اندازه نقدهای مثبت حائز ارزشند، بیشتر نقدهای منفی، به قصد کوبیدن کتاب و نویسنده نوشته می‌شوند، نه نفی روش کار و شیوه ارائه اطلاعات و نوع کار و مواردی مانند آن‌ها. نقد کتاب مرجع، معمولاً کوتاه‌تر است، در حالی که هر قدر این نقد و بررسی مفصل‌تر باشد، همان قدر بهتر است. عادت استفاده از کتاب‌های مرجع، به‌ویژه مرجع آثار کودک و نوجوان، در بین ما ایرانیان وجود ندارد. برای مثال، استفاده از فرهنگ لغت، هنگام نوشتن مطلبی به ندرت دیده می‌شود. بسیاری از کتابخانه‌های مدارس، فاقد کتاب مرجع‌اند. در کتابخانه‌هایی که تک و توک کتاب مرجع دارند، کم‌مراجعه‌ترین آثار کتاب‌های مرجع هستند. بارها شاهد بودم که بسیاری از استادان دانشگاه‌های ما شیوه استفاده از کتاب‌های مرجع را نمی‌دانند. وضع اولیای مدرسه و معلمان و والدین کودکان و نوجوانان نیز بر همین قیاس، اسف‌انگیز است.

کتاب مرجع چیست؟ کتاب‌های مرجع، چه اطلاعاتی را ارائه می‌دهند؟ برای چه مخاطبانی نوشته شده‌اند؟ سریع‌ترین راه یافتن اطلاع مورد نظر چیست؟

چه زمانی باید به سراغ کتاب مرجع خاصی رفت و چه زمانی به آن مراجعه نکرد؟ نشانه‌های به کار رفته در یک کتاب مرجع، به چه منظوری به کار رفته است؟ هر اثری چه کمکی به کاربرنده آن می‌تواند بکند؟

دانستن جواب چنین سؤالاتی یعنی دانستن شیوه استفاده از کتاب مرجع. با عنایت به آن چه عرض کردم، مرجع‌نگاری دچار موانع و مشکلاتی است که رسیدن به کتاب‌های مرجع مطلوب را دشوار یا ناممکن ساخته است. عمده‌ترین این مشکلات، دشواری در سه زمینه است: مشکلات پژوهشی، مشکلات مالی و مشکلات مدیریتی. گرچه دشواری‌های چاپ و نشر اندک نیست، با حل شدن سه مورد فوق، طبعاً مشکل چندانی در این زمینه باقی نخواهد ماند. دشواری‌های فرهنگی ناشی از ندانستن فرهنگ استفاده از کتاب مرجع و ندانستن شیوه استفاده از آن و بی‌خبری نظام آموزشی، در سطح ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان، از این گونه مراجع نیز مانند مورد قبل، با رفع شدن مشکلات پژوهشی و مالی و مدیریتی، از بین خواهد رفت. از توجه شما متشکرم.

بکایی: خسته نباشید، ممنون. فکر می‌کنم آقای هاشمی میناباد بیشتر می‌خواهند موضوع را به گفت‌وگو بگذارند. دوستان اگر مطلبی دارند، ما آماده شنیدن هستیم و خوشحال می‌شویم.

شمیم: خیلی از شما متشکرم و اگر نکته‌ای

بی‌جا عرض می‌کنم، بگذارید به حساب این که دوستیم و کار، کار گروهی است. شما گفتید که در کار مرجع‌نویسی، باید مدیریت باشد. پس معلوم است که مرجع‌نویسی، یک سازمان و یک ارگان است و باید یک ارگان با هم هماهنگ و زیر نظر مدیریت کار کند. به نظرم رسید که باید برای ارتباط برقرار کردن و تعاون داشتن، از جایی شروع کنیم. یعنی مقداری از صحبت‌ها خیلی عمومی است. یعنی نه در مورد کتاب مرجع، بلکه در مورد هر کتابی که ما بخواهیم بنویسیم، این‌ها لازم است. فرض کنید که ما از منابع خارجی استفاده می‌کنیم که اشاره کردید به این که استفاده از منابع خارجی، به غرب‌زدگی و به این مسائل منجر شود. به هر حال، ما در بعضی جاها احتیاج داریم که از منابع معتبر خارجی استفاده کنیم و در عین حال، آن منابع را متناسب با شرایط خودمان تحلیل و تفسیر کنیم. سوآلم این است که آیا شما مرجع را دایره المعارف می‌دانید و یا چیزی فراتر از آن؟

هاشمی: مرجع، کلیتی است که بخشی از آن، شامل دایره‌المعارف می‌شود. در حقیقت، بخش عمده آن، دایره‌المعارف و فرهنگ است؛ کتاب‌شناسی، زندگی‌نامه‌ها، انواع فرهنگ‌ها، اطلس‌های جغرافیایی و همه این‌ها در آن چارچوب قرار می‌گیرند.

شمیم: پس تمام منابعی که اعتبار دارد و ما برای کسب اطلاع و تضمین اطلاعات خودمان، به آن‌ها مراجعه می‌کنیم هم مرجع هستند.

هاشمی: برای کسب اطلاع بیشتر و برای رفع اشکالی که داریم، مراجعه می‌کنیم. کتاب مرجع، خصوصیتی دارد که برای خواندن نیست؛ یعنی از اول تا آخر آن لازم نیست خوانده شود. در حقیقت، برای مراجعه است و اسم خود را هم در فارسی و هم در انگلیسی، از آن جا گرفته که ما می‌رویم و به این‌ها مراجعه می‌کنیم. این، حوزه گسترده‌ای را دربرمی‌گیرد که عرض کردم، عمده‌ترین آن‌ها که برای ما شناخته شده‌تر هم هست و در آن زمینه بیشتر کار کرده‌ایم، دایره‌المعارف است یا دانش‌نامه، فرهنگ‌نامه و فرهنگ لغت.

شمیم: مرجع می‌تواند بر حسب موضوع، متنوع باشد. مثلاً مرجع مربوط به اقلیم‌ها و مراجع زیست‌محیطی و جغرافیایی.

هاشمی: آن‌ها مراجع تخصصی‌اند. مثلاً فرض کنید دستنامه یا هندبوک تخصصی جغرافی داریم. هندبوک ادبیات داریم. هندبوک یا کتاب مرجع در مورد آشپزی داریم. این‌ها همه‌شان جزو مراجع هستند.

شمیم: پس مراجع می‌توانند بر حسب موضوع، به چند گروه تقسیم شوند، اما در دایره‌المعارف ما هر چیزی که بخواهیم، می‌توانیم پیدا کنیم، اما در مرجع، بر حسب موضوعی که نامگذاری شده، فقط دنبال آن موضوع می‌گردیم.

هاشمی: برخی از مراجع موضوعی هستند.

هاشمی: مرجع، کلیتی است که بخشی از آن، شامل دایره‌المعارف می‌شود. در حقیقت، بخش عمده آن، دایره‌المعارف و فرهنگ است؛ کتاب‌شناسی، زندگی‌نامه‌ها، انواع فرهنگ‌ها، اطلس‌های جغرافیایی و همه این‌ها در آن چارچوب قرار می‌گیرند

شمیم: بستگی به این دارد که ما مرجع را برای چه مخاطبی می‌نویسیم. برای برخی از مخاطبین باید مرجع را به اصطلاح تقلیل داد و برای برخی از مخاطبین باید تفصیل کرد و توضیح داد

کمک درسی، باز تقلیل می‌دهند و خلاصه‌اش می‌کنند. آن چیزی که به دست دانش‌آموز می‌رسد، هیچ چیز نیست و او مجبور است از آن مجموعه، یک حداقلی و یک جمله و کلمه‌ای را بپذیرد. این است که فکر می‌کنم باید این تناقض (فشرده نویسی یا تفصیل‌نویسی) را حل کرد. من می‌خواستم یک مقدار توضیح بیشتری از شما در این مورد بگیرم. نکته دیگر این که در کشورمان مرجع‌نویسی وجود دارد و مراجع خوبی هم هست. با وجود این، اغلب مراجع ما نقص‌های اساسی دارند.

فکر می‌کنم دلیلش این است که مرجع‌نویسی، در کشور ما به طور کلی، کار تازه و جدیدی است. باید روی آن کار شود. هشتاد درصد خوب نیست و شاید فقط ده درصد کتاب‌های مرجعی که نوشتند مناسب باشد. با نفی همه چیز (این جوری که من استنباط کردم) موافق نیستم و فکر می‌کنم که ما کار خوب هم داریم، منتهی خیلی کم. می‌توان آن‌ها را ترغیب و تشویق کرد. باید این نیروهای مؤمن در مرجع‌نویسی را دعوت کنیم و از تجربه آن‌ها استفاده کنیم و کار را پیش ببریم.

هاشمی: عرض کنم که مرجع‌نگاری، به دید جامعی نیاز دارد تا بتواند همه بخش‌ها و شاخه‌های کار را در نظر بگیرد. مثلاً از کسانی که دید جامعی داشتند، مرحوم مصاحب بود که کارش هم موفق بوده و همین الان هم اعتبار دارد. در واقع، هر چیزی که من در این جا خدمت شما عرض کردم، در مورد کتاب مرجع بزرگسالان هم می‌تواند صادق باشد. این جا فرق ما در مخاطب است. مخاطب کودک و نوجوان ما به زبان و بیان و حجم اطلاعاتی خاصی احتیاج دارد که در مورد مخاطب بزرگسال، ما آن مشکل را نداریم. من آن جا در مورد نگرش غربی، حرفم به مسائل علمی مربوط نمی‌شود. در مورد مسائلی که مربوط به ما می‌شود، این‌ها را عرض کردم. برای مثال، در فرهنگ انگلیسی، چهره‌ای از اسکندر کبیر ارایه می‌دهند که برای من ایرانی اصلاً مناسب نیست. او ویرانگر بوده و بزرگترین اثر

شمیم: البته، این هم که کار گروهی در جامعه ما پیش نمی‌رود و نشده، بیشتر به عصر حاضر برمی‌گردد و یک مشکل فرهنگی جدید در بین ماست. ما نمی‌توانیم این را گردن نویسندگان و ناشران بگذاریم، بالاخره، جنبه فرهنگی دارد و معمولاً ما عادت نکرده‌ایم به کار گروهی. اما این که گفتید کتاب مرجع گران‌درمی‌آید، درست است، اما اگر کسی بخواهد کتاب مرجع بخرد، خودش یک مجموعه است و او را در خیلی زمینه‌ها بی‌نیاز می‌کند.

این کتاب‌ها به قول شما کم فروش و پرمحتوا هستند، اما کتاب‌هایی پرفروش هستند که کتاب روز باشند. این کتاب‌ها خیلی زود به سووددهی می‌رسند و برای دانش‌آموز و خواننده اثر، سود آتی دارند. عقیده من این است که کتاب‌های مرجع، حداقل باید در دبستان‌ها باشد و در مدارس از مجموعه کتاب‌های مرجع استفاده شود.

اما در مورد فشرده‌نویسی یا گسترده‌نویسی کتاب مرجع، باید بگویم که هر چه با تفصیل بیشتر بنویسیم، خواننده یک حداقلی از متن بهره می‌برد، اما اگر فشرده بکنیم، برای عده خاصی قابل قبول و قابل استفاده است ولی برای کثیری قابل استفاده نیست. بنابراین، بستگی به این دارد که ما مرجع را برای چه کسی می‌نویسیم.

اگر برای دانش‌آموز می‌خواهیم مرجع بنویسیم، خوب است که توضیح دهیم و به زبان ساده بنویسیم. اگر می‌خواهیم برای افراد حرفه‌ای مرجع بنویسیم، اگر فشرده هم نوشتیم، مشکلی نیست. پس بستگی به این دارد که ما مرجع را برای چه مخاطبی می‌نویسیم. برای برخی از مخاطبین باید مرجع را به اصطلاح تقلیل داد و برای برخی از مخاطبین باید تفصیل کرد و توضیح داد. امروزه یکی از مشکلات ما مسئله تقلیل است. کتاب‌های درسی یک مجموعه مطالب است که اغلب برگرفته از کتاب‌های خارجی است، حالت خلاصه شده و انتخابی دارد و بعد همین خلاصه را در کتاب‌های

تاریخی ما را به عشق یک معشوقه‌اش سوزانده است.

اگر بیاییم و این را همین طوری در یک برنامه تلویزیونی و یا در یک کتاب مرجع بیاوریم، به خودمان لطمه می‌زنیم. از دید مخاطب کودک و نوجوان ایرانی، اسکندر نمی‌تواند یک قهرمان باشد. من شاهد بودم که در تلویزیون، از او یک قهرمان ساخته بودند.

این دقیقاً یک دید ضد ایرانی است. اسکندر کبیر اصلاً به قصد نابودی ایران آمد و کتاب‌های ایرانی را آتش زد و فرهنگ ایرانی را از بین برد و خیلی هم زود از ایران رفت. یک مثال خیلی بارز دیگر، این است که غربی‌ها دانشمندان ما مثل ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی را عرب می‌دانند. این مشکل در کتاب‌های مرجعی که به صورت ترجمه چاپ می‌شود، وجود دارد. مثلاً در کتاب «فرهنگنامه مفید» در مورد ساسانیان، نوشته سومین سلسله از ملوک عجم! یک ایرانی در کشور ایران، برای ایرانی کتاب نوشته و نوشته سومین سلسله از ملوک عجم. اصلاً عجم یک عنوان تحقیرآمیز است برای ما. عرب‌ها عجم را برای تحقیر ما به کار می‌برند. البته، بعضی شرق‌شناسان هم بدون غرض کار کردند و برای ما مفید بود کارشان.

برای مثال، ادوارد براون که خدمات بزرگی به

هاشمی: چند نفر می‌دانند که کتاب مرجع چاپ شده است؟ نهادهای خود آموزش و پرورش باید به طور غیرمستقیم از ناشران بخرند. بنابراین، باید نیاز به خریدن کتاب مرجع در آن‌ها پدید بیاید

هاشمی: فشرده‌نویسی و مختصر و مفیدنویسی که لازمه کتاب مرجع است، در میان مرجع نگاران، جانفیتاده است. آن‌ها بیشتر تفصیلی و کم‌دقت می‌نویسند و از سوی دیگر یا بسیار رسمی می‌نویسند و یا شل و ول

تا هم خوبی دارد. در مورد ایجاز عرض کنم که ایجاز باید متناسب با مخاطب باشد و اما در فرهنگ‌نویسی، مینا بر ایجاز است.

مینا در ایجاز متناسب با مخاطب. اگر قرار باشد مفصل بنویسیم یک کتاب می‌نویسیم با یک موضوع خاص. اگر بخواهیم کتاب مرجع بنویسیم، کتاب مرجع اطلاعات محدودی درباره دانشی عرضه می‌کند که سریع مخاطب را به شناختی از آن موضوع یا از آن رشته و مسئله برساند. وقتی که ما خیلی با ایجاز بنویسیم، بار اطلاعاتی و پیام ما سنگین می‌شود که این ایجاز مخل، باعث می‌شود مخاطب ما نفهمد و ارتباط نگیرد.

از طرفی، ما ایجاز حشو هم داریم که هر چه مخاطب ما بی‌سوادتر باشد، با تفصیل بیشتری صحبت می‌کنیم و اگر مخاطب سوادش بالا باشد، درجه این حشو کم‌تر است. اصلی است در زبان‌شناسی که به آن حشو می‌گوییم. من درباره ناآشنایی با تألیف کتاب مرجع، اگر به افراط رفته باشم، زیاد هم اشتباه نکردم؛ چون کتاب مرجع، ویژگی‌هایی دارد که فرق می‌کند با یک کتاب معمولی. برای مثال، اولین رکن کتاب مرجع، این است که ما بخشی را اختصاص دهیم به عنوان راهنمای استفاده از آن کتاب فرهنگ و دایرةالمعارف. من همین الان چهار تا دایرةالمعارف



ادبیات و فرهنگ ایرانی کرد یا نیکلسن که مثنوی معنوی را به جهان غرب شناسانده است. یک نکته دیگر در مورد کم فروش بودن کتاب مرجع و نتیجه، گران شدن آن که شما هم غیرمستقیم اشاره کردید که باید این کتاب‌ها را در مدارس وارد کنیم. ما باید نیاز به وجود بیاوریم و نیازسازی کنیم تا وزارت آموزش و پرورش و نهادهای مسئول، کتاب مرجع را وارد تمام کتابخانه‌ها بکنند. در فرهنگ‌نویسی آمریکایی دوره‌ای هست که به قول خودشان، واژه‌های چهار کلمه‌ای را وارد برخی از فرهنگ‌ها می‌کنند. به این ترتیب، فرهنگ‌ها بلافاصله به مدارس می‌آیند. بنابر ویژگی توصیفی فرهنگ‌نویسی، باید هر چیزی که در زبان هست، در آن بیاید. این فرهنگ‌نویس‌ها شروع کردند به آوردن واژه‌هایی که مستهجن تلقی می‌شد در فرهنگشان.

این فرهنگ‌ها به مدارس وارد شد و در مدارس این‌ها را بررسی کردند و یک مدتی هم آن‌ها را از کتابخانه مدارس بیرون راندند. با وجود این، چند کتابخانه مدرسه، بودجه خرید کتاب مرجع را دارد؟ چند نفر می‌دانند که کتاب مرجع چاپ شده است؟ نهادهای خود آموزش و پرورش باید به طور غیرمستقیم از ناشران بخرند. بنابراین، باید نیاز به خریدن کتاب مرجع در آن‌ها پدید بیاید. ما باید با فعالیت‌ها و تحقیقاتی که می‌کنیم، انگیزه بدهیم که دنبال کتاب مرجع بیایند. بعضی از قدیمی‌ها به لغتنامه دهخدا می‌گفتند لغت‌نامه دهخدا! چرا؟ چون این کتاب مرجع، دو تا هم غلط دارد. البته، لغت‌نامه دهخدا در دوره خودش تحول بزرگی بوده. من نمی‌گویم از این‌هایی که هست، نباید استفاده بکنیم. حتی اگر این کتاب مرجع هزار تا ایراد هم داشته باشد، ده هزار

کودک و نوجوان دم دستم بود که سه تایی آن‌ها راهنمای استفاده از کتاب نداشتند. دو تایی آن ترجمه بود که حتماً اصلش دارد. یکی از آن‌ها فرهنگ نامه مفید بود، یکی دیگر دایرةالمعارف کودک و نوجوان که هیچ کدامشان راهنمای استفاده از دایرةالمعارف نداشتند. در فرهنگ معاریف که تألیف گروهی هم هست، قرار بوده بیشتر به معارف اسلامی پرداخته شود. در حالی که در مورد المپیک هم در آن‌جا مطلب هست! المپیک چه ارتباطی به معارف دارد؟ در مورد اعتیاد هم مطالبی آمده در آن. این که یک فرهنگ‌نامه معمولی نیست.

تازه اعتیاد باید در مدخلی جداگانه بیاید. در کتاب مرجع باید خیلی نکات را رعایت کرد. باید بدانیم از چه مدخل‌هایی استفاده کنیم و چه مطالبی را بیاوریم و چه اطلاعاتی را ندهیم و یا تا چه میزان

بدهمی. حجم اطلاعات، نوع اطلاعات و توازن اطلاعات خیلی مهم است. مسائل و مشکلات، این جور هست که من عرض می‌کنم ما در نگارش کتاب مرجع، دچار مشکل هستیم. از طرفی، کتاب فرهنگنامه شورا، در این زمینه‌ها خیلی موفق بوده. حکم کلی این است که ما آثار بسیار خوبی هم داریم و آثار مرجع بسیار ضعیفی هم داریم. آثار مرجعی هم داریم که اصلاً شایسته نیست در چنین مجلسی و نشست، به آن‌ها اعتنا کنیم. بس که پرت هستند!

بکایی: من از آقای همتی خواهش می‌کنم در مورد فروش کتاب‌های مرجع که بحثش در کتابنامه رشد هم شد، توضیحاتی بدهند.

همتی: ما در کتابنامه رشد، در انتهای سال ۱۳۸۰، کتاب‌های مرجع را چاپ نکردیم. یکی از دلایلی این بود که اطلاعات کافی از انتشار کتاب‌های مرجع نداشتیم. برای همین، از چهارمین جشنواره کتاب‌های آموزشی رشد که در واقع، دومین جشنواره مربوط به دبستان است و در آینده برگزار می‌شود، ما یک رشته مستقلی باز کردیم با عنوان کتاب‌های مرجع. دلیل این کار هم به آن جا برمی‌گردد که چون مبنای کار ما رشته‌های درسی است، کتاب‌های مرجع، به نوعی به همه رشته‌ها مربوط می‌شود. اما در مورد بحث فروش کتاب‌های مرجع، باید عرض کنم که استقبال خوبی دارند از تولید و انتشار کتاب‌های مرجع. حالا من کاری به کیفیتش ندارم. مثلاً شورای کتاب کودک، حتی بعضی از کتاب‌های مرجعش را پیش فروش می‌کند و معنی آن، این است که مشتری وجود دارد. البته، ممکن است تیراژش پایین باشد، ولی این تیراژ، فروش می‌رود. در نمایشگاه شاهد، دیدم که جلد‌های بعدی کتابنامه کتاب مرجع شورا، پیش فروش می‌شد. الان شما به بعضی از کتاب‌هایی که حتی ترجمه است، نگاه کنید؛ مثل همین فرهنگ دو جلدی کودکان و نوجوانان، به نام پیام آزادی. من اصلاً کاری به کیفیتش ندارم، اما به چاپ فکر می‌کنم دوم یا سوم رسیده است. حداقل اگر به برخی از فروشگاه‌هایی که این کتاب‌ها را عرضه می‌کنند، سری بزنید، پی می‌برید که هر چند قیمت این‌ها خیلی گران است، فروخته می‌شود. حتی کتابی که اخیراً نشر نی منتشر کرده که در واقع، بخش‌هایی از ترجمه دایرةالمعارف اکسفورد است، فروش بسیار خوبی داشته و من شنیدم که به چاپ دوم هم رسیده است. بنابراین، یکی از دلایل روی آوردن ناشران، به کتاب‌های مرجع، بازار خوبی است که این کتاب‌ها دارد.

البته، از آن طرف ما بازار نامطلوب کتاب‌های کودک و نوجوان را هم داریم که نشان می‌دهد در گذشته به این نوع مسائل توجه نشده. الان پدر و مادرهایی که اهل کتاب و کتابخوانی هستند و برای بچه‌های‌شان کتابخانه درست می‌کنند، در خانه‌های‌شان و در کتابخانه‌شان، کتاب مرجع دارند. بنابراین، فکر می‌کنم که زمینه برای سرمایه‌گذاری

هاشمی: مرجع نگاری، دچار مشکلات عدیده‌ای است که راه را بر تدوین کتاب‌های اصولی و شکوفا شدن این رشته ختیر بسته است. یکی از دلایل مشکلات عدیده در مرجع نگاری، نداشتن روش است. اقتباس نسنجیده و بی مطالعه از متون قبل نیز بر این موضوع دامن زده است. امروزه تنها با اتکا به سنت مرجع نگاری نمی‌توان به روش اصولی رسید

در موردش جلسه‌ای تشکیل شد، این حرکت‌ها اصلاح می‌شود و راه‌های خودش را پیدا می‌کند. البته، کسانی می‌توانند در نقد این کتاب‌ها فعال باشند و به چنین جلسه‌هایی دعوت شدند که حوزه کارشان، فرهنگنامه است و آشنایی با این مقوله. شما نگاه کنید به کتاب شورا، می‌بینید حجم اطلاعاتی که ارائه می‌کند، خیلی جاها یک دست نیست. مؤلف آمده و اطلاعات شخصی خودش را ارائه داده، درباره بعضی چیزها اطلاعاتش زیاد است و در پاره‌ای موارد، اصلاً چیزی ننوشته که نقص است. من از خیلی‌ها شنیدم که می‌گفتند وقتی داشتیم فوق لیسانس را می‌نوشتیم، از این کتاب استفاده کردم. هیچ اشکالی ندارد. در این جا حجم اطلاعات گسترده است. وقتی ما می‌گوییم فرهنگنامه کودک و نوجوان، منظورمان چه گروه سنی است؟ اگر ما کودکان را بچه‌های دبستانی فرض می‌کنیم، هیچ بچه دبستانی آن مقاله آیرودینامیک را نمی‌فهمد؛ چون دانش پایه لازم را برای درک چنین مفاهیمی را ندارد، لذا می‌خواهم بگویم، با این که کار خیلی گسترده است و زحمت‌های بسیار زیادی هم دارد و تقدیر و تشکر هم می‌شود از همه کسانی که زحمت کشیده‌اند، منتهی باید جهت داده شود.

بکایی: انشاءالله یکی از برنامه‌های ما این است که از مؤلفان، مترجمان و ناشران فرهنگنامه‌ها دعوت کنیم تا دور هم جمع شوند و این کارها را بررسی و نقد کنند. روی تک تک این کتاب‌ها باید صحبت شود. اما در گفت‌وگوی بین آقای هاشمی و آقای شمیم، من نتوانستم وجه ممیزه مرجع و دایرةالمعارف را دقیقاً در ذهنم مشخص کنم. امیدوارم آقای هاشمی توضیح بیشتری بدهند. بالاخره مرجع، کل است و دایرةالمعارف جزء یا دایرةالمعارف کل است و بعد مرجع؟ اما بهتر است برگردیم به مرجع و رجوع من فکر می‌کنم نگاه آقای هاشمی، نگاه مدرن است به فرهنگنامه و نگاه‌شان هم درست است. اما سنت فرهنگنامه‌نویسی در کشور ما یک سنت دیرینه است.

ما فهرست ابن ندیم را داریم که نمی‌دانم در چه قرنی نوشته شده؛ دانشنامه‌عالی و... سؤال من این است که چه طور می‌شود جامعه‌ای به کتاب مرجع علاقه نشان می‌دهد و جامعه دیگری از آن روی می‌گرداند؟ فکر می‌کنم جامعه اول باید جامعه پرسشگری باشد که درباره مثلاً شکار و چگونگی آن، درباره مزارع، درباره وضعیت آب و هوایی یک منطقه بتواند کتاب تهیه کند. طبعاً شکارنامه‌هایی که از قبل از اسلام در ایران نوشته شده، از جمله کتاب‌های مطالعه قبل از خواب نیست. کتاب قصه فلان هم نیست. کسی که می‌خواسته برود شکار، به این احتیاج داشته. چرا امروز جامعه ما این‌گونه پرسشگر نیست؟ در مورد فروش کتاب‌های مرجع، باید بگویم که فقط در تهران در حدود هشتاد و سه هزار مدرسه ابتدایی وجود دارد و اگر هر مدرسه ابتدایی، فقط یک جلد فرهنگنامه خوب تهیه کند،

در حوزه کتاب‌های مرجع، نسبت به گذشته، الان مهیاتر است و این خودش خیلی خوب است. تجارب نشان داده که چند سال اخیر، ناشران روی آوردند به کار ترجمه، شاید کار تالیفی دارای مشکلاتی است که همان‌طور که آقای هاشمی اشاره کردند، پیچیدگی‌هایی دارد که تولید کار را با دشواری‌های زیاد همراه می‌کند، به ویژه آماده‌سازی آن را. این جاست که پای ناشرانی وسط می‌آید که یک مقدار متصل هستند به سرمایه‌های عمومی و دولتی. این‌ها به جای آن که بیایند کتاب‌هایی تولید کنند که به ناشران دیگر لطمه بزنند، باید بیاند روی این بخش‌ها سرمایه‌گذاری کنند. مسلم این است که ما در حوزه تالیف، فقط یک نوع فرهنگنامه داریم (فرهنگ دبستانی) کارخانم شکری و غیر از آن، من هیچ فرهنگنامه تک زبانه فارسی به فارسی برای بچه‌ها ندیدم. البته، کارهایی که بیشتر جنبه آموزشی دارد، توسط معلمان انجام شده، مثل فرهنگ واژگان فارسی دانش‌آموز که جلد قرمز رنگی دارد. شنیدم در جاهای دیگر هم کارهایی انجام دادند که زیر چاپ است، ولی نه میلیون دانش‌آموز ابتدایی، به چیزی فراتر از این نیاز دارد. کتاب مرجع، قطعاً کاربرد دارد. اگر معلمان با کاربردهای آن آشنا شوند، این کتاب‌ها به داخل مدارس هم راه پیدا می‌کنند. به هرحال، روی آوردن ناشران را به چاپ کتاب‌های مرجع، باید به فال نیک گرفت و من فکر می‌کنم با جلسات نقد و بررسی که مثلاً روی تک تک این فرهنگنامه‌ها برگزار می‌شود، از جمله همین فرهنگنامه شورا که

تیراژ هشتاد و سه هزار، تیراژ پایه‌مان خواهد بود. اما فکر می‌کنم که باید روش ارائه یک مقدار تغییر کند مثلاً لغتنامه دهخدا را مردم سال‌ها توی نوبت می‌نشستند و جزوه به جزوه می‌رفتند تهیه می‌کردند. بعد می‌دادند آن‌ها را صحافی می‌کردند. الان یک CD داده‌اند که جست‌وجو در آن خیلی راحت است و پانزده هزار تومان هم قیمت دارد. این طوری همه می‌توانند لغتنامه دهخدا را داشته باشند. این فرهنگنامه‌ها را هم می‌شود به این شکل عرضه کرد. هم قیمت پایین می‌آید و هم همه می‌توانند از آن استفاده کنند.

هاشمی: همیشه این طوری بوده که اول علم تولید شده و بعد این علم در قالب دایرةالمعارف پردازش شده و به صورت فرهنگ درآمد. ما الان علم تولید نمی‌کنیم. فقط ترجمه می‌کنیم و ترجمه می‌کنیم. خیلی از تألیفات ما هم وجهه ترجمه‌ای دارد؛ یعنی نصفش ترجمه است و نصفش تألیف.

هاشمی: متأسفانه، کتاب مرجع در جامعه ما، جایگاه شایسته خود را ندارد و بدتر این که برای بسیاری از کودکان و نوجوانان و اولیای آموزشی، بیگانه و مهجور است

هاشمی: موقعیت کتاب مرجع کودکان و نوجوانان، توجه گسترده‌ای را می‌طلبد. سوالات فراوان آن را باید در این زمینه پاسخ گفت و به برنامه و طرحی علمی و واقع بینانه اندیشید



فرهنگ می‌نویسد، باید این چارچوب و قوانین کلی را بشناسد و در همان سو حرکت کند. اگر نکند، نمی‌شود او را یک فرهنگ‌نگار امروزی دانست. همین چیزهاست که کار مرجع‌نویسی را سخت و دشوار می‌کند. اگر می‌بینید انگشت‌شمارند کسانی که در این زمینه، مطابق روش و اصول کار می‌کنند، به همین دلایل است. خیلی‌ها از جمله مرحوم مصاحب، خیلی درگیری داشته در سازمانی که کار می‌کرد؛ چون وقتی یک عالم بزرگ می‌آمد مقاله‌ای می‌داد، ایشان می‌گفتند این مقاله هم خوانی ندارد، این جایش اشکال دارد و توضیح داده نشده و در این جا چیزی ناگفته مانده، خوب این شخص به رگ غیرتش برمی‌خورد، شخصیت بزرگی که همه او را قبول دارند، نمی‌توانست زبیر بار حرف مصاحب ریاضیدان برود. یکی از دلایلی که مرحوم مصاحب مجبور به کناره‌گیری شد، همین بود. ایشان طبق

قانونی حرکت می‌کردند که دیگران نمی‌توانستند در این قانون جا بگیرند. در نتیجه، جلد دوم آن با ده، پانزده سال تأخیر و جلد سوم آن با بیست و پنج سال تأخیر به دست ما رسید و آن هم ناتمام!

یکی از حاضران: ایشان این پرسش را مطرح کردند که کتاب مرجع چیست و چه ویژگی‌هایی دارد، ولی من هنوز پاسخ این سؤال را نگرفته‌ام و اصلاً نمی‌دانم تفاوت آن با لغتنامه و دایرةالمعارف چیست؟ بعد یک نکته دیگر گفتند که زبان نگارش برخی از مرجع نگاران، فشرده و مختصرنویسی است. می‌خواهم ببینم که اگر اساساً به این صورت باشد، فرقی با یک لغتنامه چه می‌شود؟ در این صورت، کتاب مرجع تا حد یک لغتنامه سقوط می‌کند. یکی دیگر این که به طرح تدوین مرجع‌نگاری اشاره کردید. می‌خواستم ببینم که شامل چه مراحل است. سؤال دیگرم این که برای به روز بودن کتاب‌های مرجع، چه راهکارهایی پیشنهاد می‌شود؟ چون این خیلی مهم است که بعضی اصطلاحات، مخصوصاً در مطالبی که راجع به تکنولوژی است یا علوم انسانی یا بعضی از اصطلاحات سیاسی، اجتماعی، این‌ها چه طور باید در کتاب مرجع جا بگیرد؟ مطلب آخر هم این که گفتید نهادی نیست که در این مورد برنامه بریزد و کارها را هماهنگ کند. یک مؤسسه وجود دارد به اسم مؤسسه کتاب مرجع که در شمال میدان فلسطین است. اگر اطلاعاتی راجع به این مؤسسه دارید، مایلم بشنوم. خیلی ممنون.

هاشمی: من بدهی فرض کردم برای خودم که وقتی راجع به مشکلات کتاب مرجع صحبت می‌کنم، دیگر نیازی به تعریف کتاب مرجع نیست، کتاب مرجع، کتابی است که فقط برای مراجعه است و انواع مختلفی دارد. این کتاب‌های مرجع، مهم‌ترین و عمده‌ترین آنها دایرةالمعارف و کتاب فرهنگ است؛ اطلس جغرافیایی، کتاب راهنما، نقشه، حتی کره جغرافیایی هم اثر مرجع حساب می‌شود، اما چون کتاب نیست، جزو مواد مرجع حساب می‌شد. کتاب‌شناسی‌هایی که راجع به موضوعات مختلف داریم، این‌ها کتاب مرجع محسوب می‌شوند. دایرةالمعارف، کتابی است که به حقایق می‌پردازد. فرهنگ لغت، کتابی است که به توصیف زبانی می‌پردازد برای مثال، ما پل را در نظر بگیریم که من معمولاً این مثال را می‌زنم. فرهنگ لغت تعریف می‌کند که پل، ساختاری است برای عبور و مرور بین دو طرف رودخانه یا جایی که عبور و مرور عادی امکان‌پذیر نیست. دایرةالمعارف یا دانش‌نامه یا فرهنگنامه، در مرحله اول، تعریف زبانی را می‌دهد و بعد تعریف دایرةالمعارفی یا تعریف خارج از زبان، تعریف فرازبانی را می‌دهد و می‌گوید انواع پل‌ها چیست. پل‌های تاریخی را مطرح می‌کند و نظایر آن. فرهنگ لغت، فقط به اطلاعات زبانی، مثل معنای کلمه، تلفظ آن و املاهای مختلف آن می‌پردازد. کاربردهایش در زبان را بررسی می‌کند و

فقط اسمش را تألیف گذاشته‌اند. مرجع‌نگاری کار سختی است و کم‌تر کسی می‌تواند خودش را از قید و بندهایی که مرجع‌نگاری با آن‌ها سازگاری ندارد، رها سازد. من جایی کار می‌کردم و مسئولی داشتیم که اطلاعات مربوط به آن رشته را می‌نوشتند و فیش می‌کردند و من باید آن را تنظیم می‌کردم و به قالب فرهنگ نامه درمی‌آوردم.

با جلساتی که گذاشته بودیم، قانون و قاعده کار مشخص شده بود. با وجود این، من باز هم مشکل داشتم که چه طور این قانون را به نویسنده بقبولانم که در همان چارچوب حرکت کند. من تدوین‌گر فرهنگ بودم و هرچه به ایشان می‌گفتم که این‌ها با هم همخوانی ندارد، باز هم به نتیجه‌ای نمی‌رسیدم. من تعدادی از فیش‌ها را طبقه‌بندی کردم. مثلاً فیش‌های مربوط به یک موضوع کوچک و دیدم که بعضی از این فیش‌ها با هم تناقض دارد. کسی که

می‌گوید که این واژه، مثلاً در زبان عامیانه، به این شکل به کار می‌رود و در زبان رسمی، به آن شکل. راجع به معنا آفرینی آن، در موقعیت‌های گوناگون حرف می‌زند و امثال این.

اطلاعات زبانی است و ما این‌ها را در فرهنگ لغت می‌بینیم. در دایرةالمعارف ما فاکت می‌دهیم. در دایرةالمعارف، مثلاً به تاریخچه تولید کاغذ و این که کاغذ چه بوده، چطور تولید شده و تحول کاغذ چطوری بوده، چطوری از پایپروس به کاغذ رسیدیم، انواع کاغذها، کاغذهای معروف، کاغذهای دست ساز، کاغذهای ماشینی و این‌ها می‌رسیم. در مورد طرح تدوین دایرةالمعارف، خدمت شما عرض کنم که ما طرح تدوین دایرةالمعارف بزرگ اسلامی را داشتیم. اول از همه، مشخص می‌شد که هدف ما چیست و می‌خواهیم چه کار کنیم. این سازمان ماست و این مدخل‌ها را می‌خواهیم تعریف کنیم. دایرةالمعارف تشیع هم چنین طرحی را داشت. در طرح مشخص می‌شود که ویراستار، سروراستار، مسئول حوزه پردازش و حوزه فنی و مسئول هنری کیست.

همتی: ساختار محتوا را هم در نظر می‌گیرند.
هاشمی: تعیین محتوا را در بحث مربوط به هدف دنبال می‌کنند. هدف و مخاطب ما کیست؟ چه امکاناتی داریم؟ در مورد روزآمد کردن، باید بگوییم اغلب فرهنگ‌های معتبر در دنیا، هر دو سه سال یک بار تغییراتی درشان داده می‌شود و هر ده سال یک بار تغییراتی عمده، ما در فارسی این امکان را نداریم. شما فرهنگ فارسی - انگلیسی آریان پور را که نگاه کنید، می‌بینید همان متن سال‌های پیش است. مثلاً معادل انگلیسی واژه آشوبگری را «روپلوشری» آورده که غلط است. این کلمه معنای انقلابی‌گری می‌دهد، ولی چون با بینش قبل از انقلاب نوشته شده، آشوبگر را با انقلابی یکسان می‌بیند. فرهنگ معین، غلط‌ها و درست‌هایش از همان چاپ اول است که به سال ۱۳۴۵ برمی‌گردد. ما نتوانستیم روزآمدش کنیم.

در مورد مؤسسه کتاب مرجع، یعنی مؤسسه‌ای که داعیه‌دار و مسئول هماهنگی فعالیت‌های مربوط به کتاب‌های مرجع باشد، ما به چنین مؤسسه‌ای نیاز داریم. البته، انتشارات مختلفی هستند که اسم‌شان را فرهنگ جامع گذاشتند یا مثلاً وزارت ارشاد، کتابخانه مرجع دارد که دقیقاً نمی‌دانم کجاست.

بکایی: بله، در جاده کرج، انباری هست که کتاب‌هایی که تهیه می‌شود، از آن انبار توزیع می‌شود، اما کتابخانه‌ای برای مراجعه عموم، من هم اطلاع ندارم. در هر حال، فکر می‌کنم برحسب ضرورت‌های امروز، لازم باشد درحوزه مرجع‌نگاری، تعریف تازه‌ای از الزام‌های آن داده شود. مثلاً اینترنت، امکان عظیمی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

هاشمی: عرض کنم که این فرهنگ‌ها یا دایرةالمعارف‌های اینترنتی، مبنا و اصل‌شان

فرهنگ‌ها و دایرةالمعارف‌های مکتوب بوده. این فرهنگ‌ها به دو صورت در دسترس هستند؛ هم به صورت کتاب و هم به صورت اینترنتی.

بکایی: ببخشید، بعضی اطلاعاتی که در فرهنگ‌های اینترنتی وجود دارد، در کتاب‌ها چاپ نشده و موجود نیست. شاید مقاله بوده و در روزنامه‌ای چاپ شده و از آن جا link شده باشد.

هاشمی: در هر صورت، همه‌شان براساس مطالب موجود بوده. البته، در اینترنت شما فضای بیشتری دارید و حجم بیشتری از اطلاعات را می‌توانید ارایه دهید.

در ضمن، نیازی نیست دو سال صبر کنید تا مثلاً چاپ بعدی کتاب‌تان در بیاید، هر وقت که لازم باشد، می‌توانید تغییرات را در آن بدهید. ما فرهنگ‌ها و دایرةالمعارف‌های پایه‌ای داریم که مؤسسات مختلف از آن استفاده می‌کنند. مثلاً همین فرهنگ و بستر، اول همان فرهنگ نوا و بستر بوده که اولین جنگ فرهنگ‌ها را در آمریکا و انگلیس به راه انداخته است.

این فرهنگ، اساس کار مکتوب فرهنگ‌های زیادی شده و وقتی هم کامپیوتر و اینترنت به بازار آمده، از آن‌ها استفاده شده است. طبیعی است که کتاب، به این صورت فعلی، به تدریج کنار برود و مثلاً CD جای آن را بگیرد. شما CD را توی جیب می‌گذارید و این طرف و آن طرف می‌بری. در حالی که اگر می‌خواستی بیست جلد لغت‌نامه دهخدا یا فرهنگ آکسفورد را حمل کنی، باید یک کامیون اجاره می‌کردی!

در مورد کتاب‌های مرجع ما یک سری راهنمای کتاب‌های مرجع به انگلیسی داریم یا زبان‌های دیگر که در فارسی چنین چیزی نداریم. یک کتاب مرجع، آقای نورالله مرادی نوشتند که تنها آن کتاب را داریم که جایزه کتاب سال را هم برد. در زمینه فرهنگ و دایرةالمعارف، شخصی است به نام کنت ای کیستر که احتمالاً از سال ۱۹۷۹، تمام فرهنگ‌ها و دایرةالمعارف‌ها را در جلد‌های مستقلی معرفی می‌کند و ویژگی‌های آن‌ها را می‌دهد. می‌گوید که این فرهنگ چه ویژگی‌هایی، چه حسن‌هایی و چه عیب‌هایی دارد و فرقی با فرهنگ‌های قدیمی چیست.

شمیم: اگر اجازه دهید، چند کلمه‌ای در مورد مفهوم فرهنگ و دایرةالمعارف و مرجع بگویم. در زبان محاوره، ممکن است معنی این‌ها با هم جابه‌جا شود، ولی تعریف این‌ها در اصل جداس است. من این جا استنباط کردم که مرجع، به هر منبع و ماخذی گفته می‌شود که ما برای کسب اطلاعات بیشتر به آن مراجعه می‌کنیم که همان ریفرنس "reference" است. حالا این مرجع می‌تواند متنوع باشد. اما فرهنگ، زیرمجموعه‌ای است از مرجع. یک موقع است که اطلاعات وسیع‌تری داریم که نمی‌توانیم به همه کتاب‌ها و منابع مراجعه کنیم. می‌رویم سراغ دایرةالمعارف. دایرةالمعارف و واژه‌نامه در فرهنگ‌ها

زیر مجموعه‌ای هستند از ماخذ یا مرجع. اما در حالت عادی، مرجع یعنی همه منابعی که ما برای تأمین اطلاعات و دقت ورزی در اطلاعات، به آن‌ها مراجعه می‌کنیم و این‌ها می‌توانند به شکل لغت‌نامه باشند یا دایرةالمعارف و یا حتی یک کتاب خاص و ویژه، مثلاً فرض کنید در مورد ژنتیک، در کتاب‌های درسی مشکلی پیدا می‌کنیم. مراجعه می‌کنیم به کتاب خاصی که در این مورد به ما اطلاعات بدهد. پس هر کتاب معمولی هم می‌تواند حکم یک مرجع را داشته باشد. شما مراجعه می‌کنید و می‌خواهید تطبیق دهید اطلاعات خودت را با اطلاعات جدیدتر یا اطلاعاتی که فکر می‌کنی که دقیق‌تر است.

بکایی: البته، آقای هاشمی به نکته دیگری هم اشاره کردند. گفتند کتاب مرجع، یک کتاب خواندنی معمولی نیست. برداشت من این است که کتاب مرجع، کلیتی است که لغت‌نامه و دایرةالمعارف، زیرمجموعه آن به شمار می‌روند.

شمیم: پس مرجع بر بقیه چیزها احاطه دارد.
هاشمی: شما مشکل من را در توضیح مطلب، حل کردید. بگذارید برای روشن‌تر شدن بحث، مصداق‌های فرهنگ و دایرةالمعارف را بگویم. لغت‌نامه دهخدا یک فرهنگ است. کتاب خانم شکری فرهنگ است. فرهنگ‌نامه شورا، دایرةالمعارف است. دایرةالمعارف را با عنوان‌های دیگری هم می‌شناسند.

دایرةالمعارف، دانشنامه و فرهنگ‌نامه. با این حساب، کار مرحوم مصاحب، فرهنگ‌نامه است. فرهنگ فارسی معین، فرهنگ است. این طبقه‌بندی را به نوع دیگری و با استفاده و کمک از واژه‌های خارجی‌اش می‌گوییم.

دیکشنری یا دیکسیونر، فرهنگ است. انسکلوپدیا دایرةالمعارف است و همه این‌ها زیر مجموعه refrence matrial یا refrence Books. فرهنگ یعنی کتاب لغتی که در مورد رشته خاصی تعریف داشته باشد.

این تمایز دوم است. مثلاً کتابی که اصطلاحات روان‌شناسی را تعریف کرده باشد، فرهنگ است. از طرف دیگر، واژه‌نامه به کتاب لغتی می‌گوییم که معادل خارجی اصطلاحات تخصصی را دارد. کتاب مرجعی است که واژگان تخصصی و اصطلاحات حرفه‌ای را می‌گوید. واژه‌نامه تمام اصطلاحاتی را که مترجمان و صاحب‌نظران، در رشته خاصی برای واژه‌های زبان دیگری می‌دهند، این‌ها را با ذکر ماخذ و منبع، فهرست می‌کند.

پس واژه‌نامه، مجموعه‌ای است از اصطلاحات تخصصی که نویسندگان و مترجمان رشته خاصی در مقابل اصطلاحات زبان دیگر وضع کرده‌اند. دیگر عرضی ندارم.

بکایی: خسته نباشید و خیلی متشکر. انشاءالله در نشستی که در مورد نقد و بررسی فرهنگ‌نامه شورای کتاب کودک خواهیم داشت، به جنبه‌های دقیق‌تری از این مباحث خواهیم پرداخت.